بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 اسفند 1394.

بحث در مورد حاجبیت قاتل هست. قاتلی که عمدا و ظلما کسی را بکشد تردیدی نیست در اینکه از آن ارث نمی برد. این مسلم است. اما اگر عمدا باشد ولی به حقٍ باشد. آن چه حکمی دارد؟ خب این مسئله دو صورت دارد. خیلی فرق ندارد از جهت حکم مسئله ولی به حقٍ گاهی اوقات صورتی هست که واجب هست اصلا بر قاتل کاری که قتلی که انجام می دهد. در جهاد، جهاد واجب کسی دیگری را بکشد. یا نه واجب نباشد و جایز باشد حق داشته باشد. در قصاص، حد امثال اینها اگر وارث قصاص را جاری کند و حد را جاری کند حکمش چیست؟ خب یک روایتی در مسئله هست در این روایت تصریح شده است که ارث ثابت است. آن روایت، روایتی هست که در فقیه و تهذیب وارد شده است. فقیه این هست

**وَ رَوَى سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيُّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع- عَنْ طَائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِحْدَاهُمَا بَاغِيَةٌ وَ الْأُخْرَى عَادِلَةٌ اقْتَتَلُوا فَقَتَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَبَاهُ أَوْ ابْنَهُ أَوْ أَخَاهُ أَوْ حَمِيمَهُ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ هُوَ وَارِثُهُ هَلْ يَرِثُهُ قَالَ نَعَمْ لِأَنَّهُ قَتَلَهُ بِحَقٍّ‌**

این اهل عراق در واقع اشاره به داستان جنگ صفین دارد که بین اهل عراق و اهل شام جنگ بود. این اهل عراق یعنی طرفداران حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که طرفداران معاویه را کشتند.

سوال:..

پاسخ: اهل عراق، جنگ جمل همه شان مال عراق است. اهل بصره و کوفه است. این اهل عراق در مقابل اهل شام است. جنگ صفین است. آن حرب بصره طرفداران حضرت امیر از کوفه بودند و طرفداران عایشه از بصره بودند که به حرب بصره معروف است **وَ هُوَ وَارِثُهُ هَلْ يَرِثُهُ قَالَ نَعَمْ لِأَنَّهُ قَتَلَهُ بِحَقٍّ‌** خب در این روایت بحث سندی اش عمدتا مطرح است. که از تعلیل آن عمومیت ان استفاده می شود. در سند این روایت یکی طریق به سلیمان بن داود منقری مطرح است. طریق به سلمان بن داود منقری است. در طریق سلیمان بن داود منقری، قاسم بن محمد اصفهانی واقع هست. ابی عن سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمد الصفهانی عن سلیمان بن داود منقری. قاسم بن محمد اصفهانی را توثیق صریح در کتب ما ندارد ولی به توسط اکثار روایت ابراهیم بن هاشم و این طبقه و خود سعد بن عبدالله و دیگران می شود وثاقتش را اثبات کرد. البته توجه داشته باشید قاسم بن محمد اصفهانی غیر از قاسم بن محمد جوهری است که بحث آن گذشت. اصفهانی یک طبقه متأخر است از جوهری. در بعضی اسناد این دو با هم خلط شده اند. احیانا به جای اصفهانی جوهری آمده است یا بالعکس. با هم قاطی نشود. آن که از منقری مکررا نقل می کند قاسم بن محمد اصفهانی هست که روایت هایش از منقری فراوان است. اما سلیمان بن داود منقری، مرحوم نجاشی گفته است که لم یکن یتحقق بنا، شیعه نبود و کان ثقه، ولی توثیق کرده است او را. البته چیز خیلی تضعیفش کرده است ابن غضائری. ابن غضائری یک تعبیری در موردش دارد می گوید که کثیرا کان یوضع علی المهمات. ظاهرا مراد این است که در سند بسیاری از اسناد سنگین روایت های مهمات یعنی روایت های مهم و حیاتی قرار گرفته است. گویا مراد از مهمات این هست، روایت هایی که روایت های نادرست. مرادش از مهمات این جهت است. در مقام ضم است یعنی بسیاری از روایت هایی هک او نقل می کند روایت های نادرستی است. البته تضعیف هم کرده است ولی این عبارت کثیرا ما کان یوضع

سوال: یوضع کثیرا....

پاسخ: همان را عرض می کنم یعنی بر نامش بر سر روایات مهم، روایات مهم یعنی روایت های ناجور. روایت هایی که خیلی ناجور است. یوضع کثیرا علی المهمات. بر مهمات نام او قرار داده می شود. ظاهرا مراد از این عبارت این است. خب علی ای تقدیر خب تضعیفات ابن غضائری کلا قابل پذیرش نیست و حجیت ندارد. خصوصا در مقابل توثیق نجاشی. البته این سلیمان بن داود منقری را عامه غالبا تضعیف کرده اند. خیلی بحث های عجیب و قریبی در موردش هم مطرح است که بماند بحث هایی که در موردش مطرح است. ولی خب نقلیات آن تضعیفاتی که عامه دارند در مقابل توثیق صریح نجاشی قابل اعتماد نیست. یک مقداری بعضی هایش به نظر دعواهای چیزی بوده است. دعواهای رقابتی بود است. سلیمان بن داود منقری جزو حفاظ خیلی معروف بوده است. خیلی معروف به حفظ و جزو حفاظ تراز اول بوده است. اینها گاهی اوقات با هم دیگر یک سری کنتاکت ها و دعواهایی داشته اند. به نظر بیشتر تضعیفات برای رقابت های معاصرین بوده است. به هر حال با توجه به توثیق صریح نجاشی نسبت به سلیمان بن داود منقری آن تضعیفات قابل اعتماد نیست. حفص بن غیاث هم عامی هست، قاضی بوده است ولی نجاشی می گوید له کتابٌ معتمد یا کتابه معتمد. معتمد بودن کتاب نشانگر وثاقت راوی است. یک موقعی یک روایت راوی را می گوییم معتمد است خب این یک روایت ممکن است به قرینه خارجی باشد کاشف از این نیست که خود راوی، راوی ثقه ای است. ولی کتاب یک راوی مورد اعتماد باشد این نشانگر وثاقت راوی است اینجا این نکته را عرض کنم مرحوم محقق حلی در بعضی از آثارش به نظرم در المسائل التسع، حالا در کدام رساله اش هست یادم نیست خب شاید در رسائل العزیات باشد گویا در آن بود. آنجا ها یک جایی دارد می گوید شیخ طوسی در موارد زیادی روایت های تصریح کرده است که به روایت های عامه ثقه عمل می شود و امثال اینها. می گوید مکرر شیخ این مطلب را دارد که امثال سکونی و عمار ساباطی اینها و من مات لهما من الثقات با این تعبیر. خب مصحح کتاب در حاشیه نوشته است که ما فقط عبارت در مورد سکونی را پیدا کردیم عبارتی که در عده دارد شیخ می گوید در عده تصریح می کند می گوید که طایفه به روایت های عامی ها عمل کرده اند و بعد چند عامی اسم می برد من جمله حفص بن غیاث را نام می برد و سکونی و اینها را نام می برد و اینها را مطرح می کند. گفته است فقط با همچین عبارت. مرحوم محقق ظاهرا اشاره اش به عبارت های مکرری هست که در فهرست شیخ، در فهرست شیخ در ترجمه افراد مکرری تعبیر کتابه معتمد را به کار برده است. در مورد عامه مثل حفص بن غیاث در مورد فطحیه مثل عمار ساباطی و غیر آنها این تعبیر کتابه معتمد را به کار برده است. از همین کتابه معتمد ایشان توثیق در آورده است و اشاره به همین، ایشان هم از این عبارت وثاقت برداشت کرده است مرحوم محقق حلی. عبارت ما از عبارت عده توثیق حفص بن غیاث را استفاده می کنیم. در مورد عبارت عده یک مقاله ای مستقل مفصل نوشته ام در این تا اجتهاد چاپ شده است. در مفاد عبارت که از آن توثیق استفاده می شود. حالا منهای آن عبارت عده شیخ طوسی که حفص بن غیاث هم جزو آن است این است که در موردش گفته شده است که کتابه معتمد از آن هم عبارت حفص بن غیاث استفاده می شود. بنابراین عبارت از جهت سندی معتبر است و مشکلی در آن نیست.

سوال:....

پاسخ: خیر مراد این نیست مجرد عامی بودن نکته ای ندارد که چون با توجه به عامی بودن،

سوال: توثیق خودش را نمی کند

پاسخ: توثیق به معنای اینکه صحت مذهبش را هم بخواهد اثبات کند بله همین جور است. ولی توثیق به معنای اینکه وثاقت راوی را اثبات کند نه. عامی بودن آخه توثیق علی وجه الاطلاق اگر اطلاق شود صحت مذهب هم در می آید. این معنای توثیق خب قطعا کسی که عامی است این مبنا را در موردش نمی گوید. اما توثیق به معنای صدوق بودن و امثال اینها خب می گوید. خب این جا یک بحثی در کلام مرحوم نراقی در مستند مطرح شده است که اصل آن در کلمات دیگران هم مکرر هست. یک استدلال دیگری در این جا مطرح شده است و آن استدلال این هست که روایاتی که گفته است میراث قاتل ارث نمی برد آن روایات از قاتل به حقٍ منصرف است انصراف دارد. خب این استدلال مکملش این است، ما یک عموماتی داریم که شخص ارث می برد. این عمومات لا میراث للقاتل و شبه او مخصص آن است.. وقتی انصراف داشت به یک قسم خاصی، انصراف به یک قسم خاص طبیعتا ما به آن عمومات تمسک می کنیم و حکم می کنیم که قاتل خطئی هم ارث می برد. مرحوم نراقی در مستند اشاره می فرمایند که ادعای انصراف، ایشان خود این روایت حفص بن غیاث را مطرح می کنند و این روایت را می گویند ولو ضعف سندی دارد ولی عمل اصحاب جابر ضعف سند هست و اینها ما خیلی نمی خواهیم دیگر وارد، ما چون سندش را صحیح دانستیم وارد آن بحث،

سوال:...

پاسخ: این در فقیه است.

حالا در مورد سندش در تهذیب یک بحثی دارد من این را فردا خدمت شما عرض می کنم. در فقیه و تهذیب وارد شده است. در تهذیب یک نکته ای دارد که آن را من فردا در موردش عرض می کنم.

سوال:...

پاسخ: بله طریق به چیز چون در فقیه بود بررسی کردیم.

مرحوم نراقی در مستند صحت سند را از باب عمل مشهور و اینها اثبات کرده است که خب آنها بحث هایی دارد که صغرویا و کبرویا عمل مشهور جابر هست یا نیست ما چون روایت را تصحیح سندی کردیم دیگر نیازی به وارد شدن به آن بحث های جبران ضعف سند به عمل اصحاب و اینها نداشتیم و دیگر آن را بحث نکردیم. غرضم آن جهت بحث ایشان نیست. ایشان در ادامه بحث انصراف را مطرح می کنند می فرمایند که این انصراف موهون جدا. این ادعای انصراف ادعای صحیحی نیست بلکه بحث من تخصیصی است که این روایت تخصیص می زند. خب ممکن است یک بیان ابتدایی باشد آن این است که خب تردیدی نیست وقتی می گویند قتل این قتل را می شود تقسیم کرد به قتل بحقٍ و قتل به ناحقٍ. در خود همین روایت حفص بن غیاث هم گفته است لأنه قتله بحقٍ. قتله را ذکر کرده است. قتله بحقٍ. و قتل مقسم قرار می گیرد برای قتل بحقٍ و قتل به نا حقٍ. بنابراین را بگوییم خودش شاهد بر این هست که انصراف ندارد. شبیه همین استدلال را در بعضی از بحث های دیگر هم از طرف بعضی از بزرگان ما مطرح شده است. مثلا در این بحثی که آیا معاملات صبی صحیح هست یا خیر مرحوم شیخ انصاری فرموده است روایاتی که گفته است لا یجوز امر الصبی، مراد از جواز، جواز یعنی استقلال هست. اما اینکه با اذن پدر هم معامله تصحیح شود با آن منافات ندارد. لا یجوز امر الصبی یعنی صبی در معاملات مستقل نیست. اما اینکه اصلا الفاظ صبی هیچ ارزشی نداشته باشد و به عبارت دیگر صبی مطلوب العباره باشد، از این عبارت استفاده نمی شود. خب مرحوم امام اینجا این اشکال را مطرح کرده اند که شکی نیست که لا یجوز امر الصبی را شما می توانید استثنا بزنید بگویید لا یجوز امر الصبی الا باذن ولی. استثنا دلیل بر این هست که لا یجوز امر الصبی اختصاص ندارد به خصوص مفادش فقط نفی استقلال صبی نیست. اعم از استقلال صبی و اصل تأثیر صبی در صحت معامله است. چون صلاحیت استثنا دارد، استثنا یعنی اخراج ما لو لا الاستثنا لدخل. پس اینکه استثنا می پذیرد پس بنا بر این هست که لو لا الاستثنا این شیخ داخل در آن بوده است. بنابر این لا یجوز امر الصبی یعنی هیچ گونه نقشی امر صبی در معاملات ندارد، لا جزءا و لا کلا. این بیانی است که مرحوم امام دارند. این حاج آقا در آن بحث ذیل همین بحث در بحث معاملات و در شاید هم فکر کنم بحث های معاملات صبیان را که مطرح کرده اند نمی دانم در اجاره بود یا خمس بود جاهای مختلفی این بحث را عنوان کرده اند، کتاب النکاح هم این بحث را مطرح کرده اند. حالا این را نمی دانم در کدام یک از کلام امام این بحث را نقل کرده اند آنجا یک نکته ای را ایشان متعرض می شوند بحث ایشان این هست که می فرمایند که بعضی چیزها هست که مقتضای وضعی کلام نیست. مقتضای اطلاق کلام هست بالدلاله العرفیه. بعضی چیزها یک دلالت عرفیه ای از اطلاق کلام استفاده می شود. این جا ما ممکن است آن گاهی اوقات استثنایی که صورت می گیرد این استثنا منافات با این ندارد که اطلاق کلام به یک نوع خاص، حالا قبل از اینکه این استثنا را بگویم در همان بحث لا یجوز امر الصبی یک اضافاتی هم امام دارند. ایشان می گویند که تردیدی نیست که با حتی هم شما می توانید بگویید لا یجوز امر الصبی حتی به اذن الولی. با حتی هم این صورت خاص را هم تصریح کنید که لا یجوز امر الصبی حتی به اذن الولی. این معنایش این است که آن لا یجوز امر الولی یک اطلاقی دارد و آن شامل این صورت می شود. یا لا یجوز امر الصبی من دون اذنٍ. تقیید یا استثنا همه جورهایش. به نحو تقییدی، استثنا، به نحو الا، هر سه اینها نشانگر این هست که این مفهوم یک مفهوم اهمی است. فقط اختصاص به نفی استقلال ندارد. حاج آقا آنجا اشاره به یک نکته ای می فرمایند که بعضی چیزها مقتضای اطلاق دلیل است. چیزی که مقتضای اطلاق دلیل هست، یعنی این ممکن است همان مفادی که مقتضای اطلاق دلیل هست شما به همان مفاد هم بخواهید تصریح کنید. به همان مفاد هم تصریح کنید و با کأنه استثنا کردن و امثال اینها می خواهید آن معنایی را که اگر شما به این معنا تصریح هم نکرده بودید به اطلاق استفاده می شد چون این مثال را می زدند می فرمودند که ببینید اگر بگویند المریض لا یجب علیه الصوم. به تناسبات حکم موضوع چه استفاده می شود، استفاده می شود که مریضی که روزه گرفتن برایش سخت باشد. و الا مریضی که روزه گرفتن برایش خوب باشد که آن را نمی خواهد این را استثنا کند. ولی همین جا شما می توانید بگویید که المریض لا یجب علیه الصوم الا مریضا ینفع الصوم له. چرا؟ به دلیل اینکه می خواهید که همان مفادی را که با اطلاق به نحو ظهور استفاده می شود به نحو تصریحی شما آن مفاد را برسانید. این معنایش این است که ما در واقع مستثنا منه را معنای وضعی کلام می گیریم. وقتی الا را می آورید اصلا اطلاق شکل نمی گیرد دیگر. اطلاق جایی هست که شما سکوت کرده اید. وقتی سکوت کنید، سکوت به تناسبات حکم موضوع لفظ را به یک معنایی انصراف می دهد. وقتی استثنا آوردید، استثنا معنایش این است که سکوتی در مورد او نکرده اید. سکوتی در موردش نکرده اید. بنابراین اطلاق شکل نمی گیرد. بنابراین مجرد اینکه شما می توانید دو قسم کنید. این معنایش این است که وضعا این لفظ صلاحیت هر دو قسم را دارد. همین جور هم هست. قاتل، قاتل بحقٍ را می گیرد. ولی این منافات با این ندارد که اگر ما کلمه لا میراث للقاتل را بگوییم، ادعای این هست که این انصراف دارد به یک قسم خاصی از قاتل. این ادعای انصراف ادعای اختصاص وضعی نیست. تا این با تقییدش به بحقٍ و امثال اینها منافات داشته باشد. توضیح و ذلک اینکه اصل ادعا این است می گویند وقتی می گویند لا میراث للقاتل به تناسبات حکم موضوع استفاده می شود که این عدم میراث قاتل یک نحوه مؤاخذه ای برای قاتل هست. یک کار خلافی کرده است یک کار خطایی کرده است این کار خلاف و کار خطا منشأ می شده است که شارع مقدس این مؤاخذه را برایش جعل کرده باشد. بنابراین لا میراث للقاتل در جایی که شخص هیچ گونه خطایی نکرده است حالا در جایی که خطا واقعی صورت گرفته است ولی منجز نیست باز ممکن است ما بگوییم لا میراث للقاتل آن را میگیرد. لا میراث للقاتل می خواهد بگوید که آن صورتی را که شخص یک معصیتی از او سر زده است ولو این معصیت منجز نیست مثل کسی که خطاکار هست. او را باز ممکن است لا میراث للقاتل را نسبت به آن صورت اطلاقش را بگوییم شامل می شود ولی آن صورتی که اصلا معصیت واقعی هم صورت نگرفته است. چون این قتل مجاز بوده است. و از آن بالاتر صورتی که واجب بوده است اصلا قتل. جایی که وظیفه شرعی اش را انجام می دهد. اینجا بگوییم لا میراث للقاتل این صورت را نمی گیرد این تناسب موضوع اقتضا نمی کند که ناظر به این صور باشد. حالا این اصل تقریب استدلال است و این تقریب استدلال به راحتی نمی شود این را پاسخ داد.

سوال:. ... اشکال کرد که اگر این فرمایش شما درست باشد که .... یک انصراف را نمی شود پذیرفت چون هر انصرافی بالاخره ...

پاسخ: توجه به این نکته که اساسا این دلالت دلالت انصرافی است نه اطلاقی. اگر توجه می داشتند دیگر این فرمایش را نمی فرمودند. مطلب وقتی واضح شد، واضح می شود دیگر. علت اینکه مطلب واضح شده است تفکیک بین همین دو دلالت اطلاقی و دلالت وضعی است دیگر. بله این مطلب واضح است که این مطلب درست نیست.

سوال: تناسب در صورتی که احتمال ...

پاسخ: حالا صبر کنید.

حالا آیا واقعا این انصراف وجود دارد یا ندارد حالا یک بار بر میگردیم دوباره این بحث را به دقت یکبار دیگر صحبت می کنیم قبل از اینکه آن تقریب را یک مقداری دقیق تر بحث کنیم. روایات مسئله که می خواندم این را اشاره کردم. از بعضی روایات ممکن است ما استفاده کنیم که انصراف وجود دارد از بعضی روایات استفاده شود که انصراف وجود ندارد. یک مرحله بحث این است که این روایاتی که متفاوت است آیا اینها این مفادی که انصراف استفاده می شود یا نمی شود از این روایات می شود برداشت کرد یا نمی شود. یک بحث دیگر اینکه اصل خود انصراف را بررسی کنیم که ذاتا انصراف وجود دارد یا خیر. ببینید روایت ابی عبیده، صحیحه ابی عبیده عن ابی جعفر علیه السلام فی رجلٍ قتل امه. اطلاق دارد دیگر یعنی هیچ قیدی که ذکر نشده است نه قید تعمد در آن هست نه قید ظلما هست. هیچ کدامش ولی امام علیه السلام می فرمایند که قال لا یرثها و یقتل بها صاغرا و لا اذنّ قتله بها کفاره لذنبه. امام علیه السلام سوال سائل را حمل می کنند به صورت قتل متعمد ظالم. کأنه قتل امه اطلاق ندارد انصراف دارد به صورت متعمد ظالم. این یک روایت. یک روایت دیگر این هست

**اذا قتل الرجل اباه قتل به و ان قتلهوا ابوه لم یقتل به و لم یرثه**

مراد از این اذا قتل الرجل اباه قتل به، چه صورتی است؟ قتل متعمد ظالما است دیگر. در نتیجه ان قتلهوا ابوه هم که لم یقتل به و لم یرثه همین هست. لم یقتل به یعنی جوری هست که زمینه کشتنش وجود دارد ولی چون پدر کشته است قتل صورت نمی گیرد. پس این هم مراد متعمدا و ظالما هست. با وجود متعمدا و ظالما اطلاق این کأنه اعم از، اطلاق ندارد خصوص متعمد و ظلم هست. اما روایت محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام به یک شکل دیگر است. می گوید قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجلٍ قتل امه قال ان کان خطئا فان له میراثها و ان کان قتلها متعمدا فلا یرثها. سوال عین فی رجلٍ قتل امه با فی رجلٍ قتل امه ای که در روایت ابی عبیده بود لفظی عین هم هست. آن فی رجلٍ قتل امه این هم فی رجلٍ قتل امه. عین عین هم است. ولی امام علیه السلام بنا بر این روایت تفصیل قائل شده است. می گوید ان کان خطئا فان له میراثها و ان کان قتلها متعمدا فلا یرثها. این دقیقا بر خلاف آن استفاده می شود. و باز شبیه این در روایت عبدالله بن سنان قال سألت ابا عبدالله علیه السلام، عن رجلٍ قتل امه. باز عین این تعبیر. عن رجلٍ قتل امه. أیرثها قال ان کان خطئا ورثها و ان کان عمدا لم یرثها. امثال اینها. خب این جوری است. یک سری روایت دیگر هم هست که ممکن است از آن همین تفاوت استفاده شود عمدتا همین روایات، دو سه تا روایت هست ببینیم این چند تا روایت را چه طوری باید با آنها مشی کنیم. اول به آن روایت حلبی قال اذا قتل الرجل اباه قتل به و ان قتلهوا ابوه لم یقتل به و لم یرثه برسیم. این روایت به نظر می رسد که در مقام بیان خصوصیات موردی که اگر کسی پدرش را بکشد به وسیله او کشته می شود در مقام بیان اصلا خصوصیات نیست. این روایت در مقام فارغ بین قتل پدر نسبت به پسر و پسر نسبت به پدر است. فرض کرده است که یک قتلی هست که در افراد عادی کشتن را به دنبال دارد. می گوید این قتلی که در افراد عادی کشتن را به دنبال دارد، اگر کسی پدرش را هم بکشد این هم مثل سایر افراد هست آن هم قتل به وسیله او کشته می شود ولی برعکس باشد پدر پسر را بکشد این کشته نمی شود. این در مقام بیان شرایط قتلی که قصاص را واجب می کند نیست. فرض کرده است که یک قتلی هست که اگر در این موضوع نبود قصاص می آورد. می خواهد بگوید این قتل قصاص آور، در قتل قصاص آور بین قتل پدر نسبت به فرزند و قتل فرزند نسبت به پدر فرق است. قتل فرزند نسبت به پدر همان مثل سایر افراد هست. ولی قتل پدر نسبت به فرزند اینها فرق دارد. این در مقام بیان آن خصوصیات نیست که آیا چه شرایطی دارد و آن یک بحث کلی را توجه بفرمایید آقایان دارند که مطلب خیلی مهمی است. آن این است که گاهی اوقات یک روایت ناظر به خصوصیات و فروع مسئله است. روایاتی که ناظر به فروع مسئله است، اینجا نسبت به آن اصل مسئله را مفروغ عنه گرفته است و در موردش فروعش صحبت می کند این اطلاق ندارد. فرض کنید که یک نفری می آید می گوید که من مثلا پول ندارم گوسفند قربانی کنم در حج آیا حتما واجب است در حج گوسفند قربانی کنم؟ چه کنم؟امام علیه السلام مثلا می گویند که شما باید قرض کنید و با قرض گوسفند قربانی کنید. این فرض کرده است صورتی که اگر پول داشت باید گوسفند قربانی می کرد یعنی بحث حج تمتع که در آن گوسفند واجب هست صورت مسئله اش این است، این روایت اطلاق ندارد از این نمی شود استفاده کرد که در حج افراد و حج قِران هم قربانی واجب است. فرض کرده است یک صورتی هست که اگر پول داشت باید قربانی می کرد. حالا صحبت سر این هست که این بنده خدا پول ندارد. آن که پول ندرد ایا واجب هست که قرض کند یا واجب نیست. اینجا از این چیزها اطلاق استفاده نمی شود. من یادم هست یک آقایی رساله ای نوشته بود در مورد وجوب غسل احرام. رساله را داد من دیدم. یک چیزی شاید حدود بیست سی تا روایت به عنوان وجوب غسل احرام به آن استدلال کرده بود. از این بیست سی روایت شاید نزدیک، غیر از دو سه تا، بقیه اش به وضوح همین مشکل در موردش وجود داشت. که سوال از فروع مسئله است. سوال کرده است که کسی غسل انجام داده است و لباس پوشیده است. امام علیه السلام می گوید که اعد غسلک، این فرض کرده است که حکم غسل را می داند بحث سر این هست که لباس این غسل را آیا باطل می کند یا خیر. اعد غسلک. یعنی همان تکلیف اولیه ای که در مورد غسل هست آن تکلیف با پوشیدن لباس احرام دوباره بر می گردد. حالا آن تکلیف الزامی است یا استحبابی است هر چه می خواهد باشد. این خیلی مهم است. یعنی این که می خواهم بگویم در مسائل بسیار زیادی بسیاری از بزرگان هم من دیده ام که وقتی دقت کنیم می بینیم که توجه به این نکته نکرده اند که اینجا اصل مطلب را راوی می داند. راوی در فروعات سوال می کند. جایی که راوی از فروعات سوال می کند اطلاق نسبت به اصل قضیه ندارد. ظهور به وجوب و امثال اینها ندارد. این خیلی مهم است تفکیک بین آنجایی که به اصل مسئله ناظر هست یا به فروعات مسئله. این است که این روایت اصلا صلاحیت استناد ندارد. حالا روایت های دیگر هم وقت گذشته است من فقط اشاره به یک قضیه ای کنم اجمالا. این را توجه فرمایید. فرق است بین دلالت روایت هایی که در مقام بیان یک حکم کلی هست و روایت هایی که در مقام بیان یک قضیه شخصیه است. ما دو دسته روایات داریم. گاهی اوقات به طور کلی یک نفر سوال می کند که مثلا حکم نماز جمعه چطور است؟ خب پاسخ می دهیم که نماز جمعه واجب است. یک موقعی از یک قضیه خاصی که اتفاق افتاده است سوال می شود. مثلا من خانه ام پنج فرسخی هست آیا نماز جمعه به گردن من واجب است یا خیر؟ این از یک قضیه خاص گاهی اوقات سوال می شود.

سوال:...

پاسخ: نه نه حالا جهت دیگر بحث است.

یک قضیه اتفاق افتاده سوال می شود اینجا اینکه این روایت دال بر عمومیت هست اصطلاحا به آن می گویند به ترک استفصال دال است. یک موقعی است اصلا سوال، سوال عام است. بین روایت هایی که دلالتش بر شمول و تعمیم حکم به مناط ترک استفصال است، با روایت هایی که اصلا سوال عام است. یا روایت بدوی ای که امام علیه السلام خودشان مستقیما بیان می کنند در نحوه اطلاق گیری ها فرق است. در بعضی جاها اینها اطلاق گیری هایشان فرق است. طرح بحث کردم که انشاءالله توضیحش را فردا عرض می کنم. تأمل بفرمایید فردا در موردشان صحبت می کنم. فکر می کنم در این بحث هم اینها مؤثر باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد